

مطالعه برابری تمایزیافته در مددکاری اجتماعی

عباس صادقی سرچشمه

دانشجوی دکتری مددکاری اجتماعی

چکیده

یکی از ارزش‌های اساسی در مددکاری اجتماعی برابری می‌باشد. مفهوم برابری در طول تاریخ، موضوع تأملات بسیار بوده است و معانی متفاوتی را در برمی‌گیرد. روش پژوهش مطالعه حاضر به صورت مروری و به شکل نظام‌مند انجام گرفته است. در این مطالعه از منابع اصلی تحقیق مانند کتاب‌های مرتبط، مقالات استخراج شده از سایت‌های پژوهشی اصلی مانند گوگل اسکولار، اسکوپوس و . . . استفاده شد. یافته‌ها نشان می‌دهد که نگرانی‌های مداوم در مورد نابرابری‌های اجتماعی در تاریخ مددکاری اجتماعی وجود داشته است. دیدگاه‌های اولیه در تاریخ مددکاری اجتماعی نسبت به شرایط اجتماعی و مسائلی نظیر جنسیت، نژاد، بی‌خانمانی، محرومیت و فقر بی‌تفاوت بود. نگرانی‌ها و دغدغه‌هایی که در سال‌های اخیر در مورد توجه به گروه‌های مختلف به لحاظ جنسیتی، نژادی، قومیتی، هویتی، ناتوانی، افراد محروم مطرح شده است باعث شکل‌گیری جنبش‌ها و نظریات مختلفی در مددکاری اجتماعی شده است تا صدای هویت‌های متفاوت شنیده و درک شود و همچنین به تفاوت‌های هویتی و زیرگروه‌های مختلف در یک گروه خاص توجه شود. این دیدگاه‌ها در مددکاری اجتماعی شامل دیدگاه‌های انتقادی، فمینیست‌ها به ویژه فمینیست‌های پسانوینی، پارادایم برابری ستم‌ها، رویکرد ضد تبعیض و ضد ستم، رویکردهای حساسیت فرهنگی نژادی و پست‌مدرن می‌باشد که هر کدام از آن‌ها به نوعی بر تفاوت‌های هویتی و تمایزاتی که بین گروه‌های مختلف جامعه وجود دارد تأکید دارند که در رفاه و دریافت خدمات مددکاری اجتماعی هم تأثیر دارد و زمینه برای شکل‌گیری مفهوم برابری تمایزیافته در مددکاری اجتماعی ایجاد شد.

واژه‌های کلیدی: برابری، برابری تمایزیافته، مددکاری اجتماعی، نژادپرستی، فمینیسم، مددکاری اجتماعی فمینیستی، عدالت اجتماعی

۱- مقدمه

یکی از ارزش‌های اساسی در مددکاری اجتماعی برابری می‌باشد. مفهوم برابری در طول تاریخ، موضوع تأملات بسیار بوده است و معانی متفاوتی را در برمی‌گیرد. در تاریخ مددکاری اجتماعی، نگرانی‌های مداوم در مورد نابرابری‌های اجتماعی وجود داشته است (Carlton-LaNey, 2001; Adams et al., 2002). دیدگاه‌های اولیه در مددکاری اجتماعی نسبت به شرایط اجتماعی بی‌تفاوت بودند و به مسائلی نظیر نژاد، جنسیت و حتی تقسیم‌بندی‌های درون آن‌ها توجه جدی نمی‌کردند (Mekada Graham & Jerome H Schiele, 2010). هم‌چنین سیاست‌های اجتماعی از این رویکرد منعکس شده است که به نیازهای خاص خانواده‌ها، زنان، معلولان، سیاه‌پوستان توجه نکرده است و حتی تصورات و باورهایی که نسبت به این گروه‌ها بود در رفاه و دریافت خدمات مددکاری اجتماعی هم تأثیرگذار بود؛ بنابراین تغییر جهت به سوی درک این گروه‌ها و توجه به آن‌ها مدنظر قرار داده شد، تفاوت‌ها و تنوع‌ها مورد تأکید قرار گرفتند و مفهوم جدیدی از برابری به نام برابری تمایزیافته مطرح شد؛ که با برابری ساده تفاوت داشت. اگر برابری را به معنای تشابه در نظر بگیریم به بسیاری از گروه‌ها ظلم می‌شود زیرا به بسیاری از نیازهای خاص آن‌ها توجه نمی‌شود، بنابراین باید به تفاوت‌های هویتی و زیرگروه‌های مختلف در یک گروه خاص باید توجه شود. نگرانی‌ها و دغدغه‌هایی که در سال‌های اخیر در مورد توجه به گروه‌های مختلف به لحاظ جنسیتی، نژادی، قومیتی، هویتی، ناتوانی، افراد محروم مطرح شده است باعث شکل‌گیری جنبش‌ها و نظریات مختلفی در مددکاری اجتماعی شده است. حتی یکی از اصول اساسی که در تعریف فدراسیون بین‌المللی مددکاری اجتماعی و انجمن بین‌المللی مدارس مددکاری اجتماعی در سال ۲۰۱۴ از مددکاری اجتماعی مطرح گردید، عدالت اجتماعی و احترام به تفاوت‌هاست که همگی آن‌ها در راستای مفهوم برابری از نوع تمایز می‌باشد. در این پژوهش به بررسی مفهوم برابری تمایزیافته در مددکاری اجتماعی می‌پردازیم و به سؤال مهم برابری تمایزیافته در مددکاری اجتماعی چیست، پاسخ داده می‌شود و سیر تاریخی آن بررسی می‌گردد.

روش کار:

روش پژوهش مطالعه حاضر به صورت مروری و به شکل نظام‌مند انجام گرفته است. کلمات کلیدی مورد استفاده در این پژوهش شامل برابری، برابری تمایزیافته، مددکاری اجتماعی، نژادپرستی، فمینیسم، مددکاری اجتماعی فمینیستی، عدالت اجتماعی می‌باشد. در این مطالعه از منابع اصلی تحقیق مانند کتاب‌های مرتبط، مقالات استخراج شده از سایت‌های پژوهشی اصلی مانند گوگل اسکولار، اسکوپوس و ... استفاده شد.

یافته‌ها:

آنچه از بررسی مقالات و کتاب‌های مرتبط استخراج گردید در ادامه آمده است و خلاصه آن در شکل ۱ آمده است.

برابری تمایزیافته

از برابری در حوزه رفاه اجتماعی تعبیر متفاوتی مانند برابری منابع، برابری رفاه، برابری فرصت دسترسی به منابع، برابری فرصت رفاهی شده است. از منظری دیگر برابری به معنای تشابه و تمایز است. در سال‌های اخیر در باب برابری اجتماعی، مسائلی مطرح شده است که ما را وراى برخی از مفاهیم سنتی که در مورد برابری است، هدایت می‌کند. یکی از این مفاهیم

جدید، برابری تمایز یافته است. برابری تمایز یافته به حذف اختلاف مفهومی که بین تفاوت و برابری وجود دارد و تلاش برای تدوین شیوه‌های متناسب اجتماعی، عمومی، اقتصادی و سیاسی مربوط می‌شود. (فیتز پتریک، تونی ۱۳۸۱) برای مثال، اکنون مدت هاست که تحقق برابری جنسی هدف جنبش‌های ترقی خواهانه بوده است؛ اما اگر این برابری نسبت به تفاوت‌های موجود بین زنان سیاه و سفید، زنان غربی و غیرغربی، زنان تندرست و از کار افتاده و امثال آن حساس نباشد، چه بسا که برابری جنسی، ناخواسته، باعث نهادی شدن اشکال ظریف تر و پنهانی تر از تبعیض و پیش داوری شود. (همان)

در تاریخ مددکاری اجتماعی نگرانی‌های مداوم در مورد نابرابری‌های اجتماعی وجود داشته است و تمرکز بر کاهش سیستم‌های نفی و سرکوب کننده و امتیاز دادن به جمعیت‌های در معرض خطر بوده است (Carlton-LaNey, 2001; Adams et al., 2002). این سنت در ایالات متحده آمریکا را می‌توان در اصلاح طلبان در اواخر قرن ۱۹ دنبال کرد و در دوران مدرن تا جنبش‌های اجتماعی دهه ۱۹۶۰ بود (Lum, 2000). حقوق شهروندی، جنبش‌های اجتماعی، جنبش‌های فمینیستی، مبارزات نژادپرستی، تحریکات سیاسی اجتماعی برای تغییر از جمله مسائلی بودند که بسیاری از سیاست‌های مساوات طلبانه که برخی تفاوت‌های ارزشمند را منتفی می‌کرد و بی اهمیت جلوه می‌داد را به چالش کشید. در چارچوب بریتانیا، رویکردهای ضد نژادپرستانه به مددکاری اجتماعی در طول دهه ۱۹۸۰ در پاسخ به نگرانی‌ها در مورد تبعیض، بی‌عدالتی و نابرابری در ارائه خدمات و همچنین نژادپرستی در خود این حرفه پدیدار شد (Dominelli, 1997).

دیدگاه‌های اولیه در مددکاری اجتماعی نسبت به شرایط اجتماعی بی‌تفاوت بود. رویکردی که پشتوانه اش فعالیت حرفه‌ای است و مشکلات اجتماعی مانند فقر، محرومیت، بی‌خانمانی را تا حد زیادی توضیح داده بود؛ اما به نظر می‌رسد راجع به اختلاف طبقاتی، شکاف‌های اجتماعی جامعه، مسائلی نظیر نژاد، جنسیت چندان توجه جدی نکرده است (Mekada Graham & Jerome H. Schiele, 2010). سیاست‌های اجتماعی هم از این رویکرد منعکس شده است که تمایل داشت نیازهای خاص خانواده‌ها و کودکان، زنان، سیاه‌پوستان را نادیده بگیرند. حتی تصورات و باورهایی که نسبت به این گروه‌ها بود در رفاه و دریافت خدمات مددکاری اجتماعی هم تأثیرگذار بود؛ بنابراین تغییر جهت به سوی درک این گروه‌ها و توجه به آن‌ها مد نظر قرار داده شد.

بنابراین نظریه‌های چند فرهنگی در مددکاری اجتماعی مطرح شد و درک شکاف‌های اجتماعی و تبعیض انجام شد. در ادامه، ضد تبعیض به عنوان یک رویکرد وارد دانش مددکاری اجتماعی شد که تلاش برای کاهش، تضعیف یا از بین بردن اشکال تبعیض و ظلم بود. اشکال مختلف نژادپرستی و ظلم و تبعیض بر اساس جنسیت، گرایش جنسی، طبقه اجتماعی، قومیت، فرهنگ ناتوانی، هویت و بیان جنسیتی، مهاجران که از نظر فراوانی، فراگیری و شدت آن‌ها هم مطرح می‌شود و این‌ها تحت شعاع پارادایم برابری ستم‌ها نامیده می‌شود (Mekada Graham & Jerome H. Schiele, 2010).

مددکاران اجتماعی باید به دنبال درک ماهیت انواع تبعیض و ستم‌ها باشند. ظلم و ستم دسته‌ای خاصی از بی‌عدالتی است و هیچ اولویتی به منبع خاص داده نمی‌شود و مددکاران اجتماعی باید به همه‌ی منابع ستم توجه یکسان داشته باشند.

پارادایم برابری ستم‌ها:

از دهه ۱۹۶۰ به بعد در آمریکا این ایده مطرح شد که علاوه بر تبعیض در زمینه نژاد، اشکال دیگر تبعیض بر اساس جنسیت، طبقه اجتماعی، ناتوانی مطرح شد که همگی به اندازه نژادپرستی مهم هستند. این دیدگاه این ایده را ترویج می‌کند که همه اشکال تبعیض و ظلم از نظر فراوانی، فراگیری و شدت هم برای فرد و هم برای جامعه برابر است؛ به عبارت دیگر، توجهی که

نژادپرستی زمانی به آن معطوف می‌شد، اکنون تحت الشعاع چیزی قرار گرفته است که می‌توان آن را پارادایم برابری ستم نامید (Mekada Graham & Jerome H. Schiele, 2010).

پارادایم برابری ستم‌ها در مددکاری اجتماعی نیز آشکار گردید (Schiele, J. H., 2007). محققان مددکاری اجتماعی استدلال می‌کنند که باید به ظلم و ستم گروه‌های مختلف به یک اندازه توجه شود. آن‌ها پیشنهاد می‌کنند که هیچ شکل واحدی از ظلم نباید برجسته تلقی شود، زیرا همه اشکال ظلم نمایانگر بخش‌های مولفه‌ای از یک نظام کامل سلطه هستند (McDonald, P. & Coleman, 1999)؛ بنابراین، توجه اولیه به نژادپرستی در آموزش مددکاری اجتماعی آمریکا در طول دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به طور فزاینده‌ای با توجه به جنسیت‌گرایی، دگرجنس‌گرایی، طبقه اجتماعی، سن‌گرایی، ناتوانی و سایر انواع بی‌عدالتی‌های اجتماعی تحت الشعاع قرار گرفت. میزان برجسته بودن پارادایم برابری ظلم‌ها در آموزش مددکاری اجتماعی آمریکا را می‌توان توسط شورای آموزش مددکاری اجتماعی تشخیص داد. استانداردهای اعتباربخشی اخیر (۲۰۰۸)، که از جمله موارد زیر را بیان می‌کند: «ابعاد تنوع به عنوان تلاقی عوامل متعدد از جمله سن، طبقه، رنگ، فرهنگ، ناتوانی، قومیت، جنسیت، هویت جنسی، وضعیت مهاجرت، ایدئولوژی سیاسی، نژاد، مذهب، جنس و گرایش جنسی بیان و درک می‌شود. انجمن ملی مددکاران اجتماعی (NASW)، بزرگترین سازمان حرفه‌ای مددکاری اجتماعی آمریکا، همچنین پارادایم برابری ستم‌ها را تایید می‌کند. منشور اخلاقی آن تا حدی بیان می‌کند که مددکاران اجتماعی باید در مورد ماهیت تنوع و ستم اجتماعی با توجه به نژاد، قومیت، منشاء ملی، رنگ، جنسیت، گرایش جنسی، هویت یا بیان جنسیتی و سن آموزش ببینند و به دنبال درک ماهیت تنوع اجتماعی مانند وضعیت تأهل، اعتقاد سیاسی، مذهب، وضعیت مهاجرت و ناتوانی ذهنی یا جسمی باشند. (National Association of Social Workers, 2008)؛ بنابراین هیچ اولویتی به منبع خاصی از ظلم یا دسته خاصی از بی‌عدالتی داده نشده است و مددکاران اجتماعی باید به این موضوع توجه یکسانی داشته باشند. چرخش پست‌مدرن و گفتمان‌های گسترده‌تر سرکوب و ظهور نظریه اجتماعی پست‌مدرن تأثیر قابل توجهی در شکل‌گیری پارادایم‌های برابری ستم‌ها و پارادایم‌های ضد تبعیض در مددکاری اجتماعی داشته است. این شکل از نظریه اجتماعی به عنوان نقدی بر مفروضات مدرنیستی جهان‌گرایی، عقلانیت علمی، حقیقت مطلق و تکیه بر «روایت‌های بزرگ» در درک جهان اجتماعی پدیدار شد (Schiele, J. H., 2007). پست‌مدرنیسم تأثیر قابل توجهی بر علوم اجتماعی داشته است که به طور کلی منجر به تجدید نظر در مورد ترتیبات اجتماعی در زندگی روزمره و هویت‌های اجتماعی شده است. پیامد اصلی دیدگاه پست‌مدرنیسم برای مطالعات ستم این است که هیچ شکلی از ستم نمی‌تواند یا نباید بر گفتمان عمومی و دانشگاهی تسلط داشته باشد. بلکه این گفتمان باید به مظاهر گوناگون ظلم و معضلات مرتبط و خاص آن‌ها توجه و شناخت یکسانی داشته باشد. این که توجه اولیه به یک شکل از ظلم و ستم معطوف است، مانع درک جمعی ما از ظلم می‌شود و به نوعی نسبت به دیگران بی‌عدالتی می‌شود. برتری دادن یک نوع ظلم به غفلت از دیگران، شکل متفاوتی از سلطه را ایجاد می‌کند، تسلط بر چیزی که فوکو (۱۹۷۷) آن را "تسلیم" می‌نامد.

پارادایم برابری ظلم‌ها با در نظر گرفتن همه اشکال ظلم حتی آنهایی که سفیدپوستان طبقه متوسط و بالا تجربه می‌کنند به عنوان یکسان، توجیه مناسبی برای منحرف کردن توجه از فقرا و در نتیجه، از بسیاری از نگرانی‌ها ارائه می‌کند. سیاست‌گذاران تمایل دارند برابری را با یکسانی به عنوان بهترین راه برای پیگیری برابری اجتماعی و سیاسی نشان دهند، که تجربیات گروهی و تفاوت‌های موضعی را در جامعه گسترده‌تر، نادیده می‌گیرد. یونگ (۲۰۰۸) سیاست تفاوت موقعیتی را بیان می‌کند به نحوه-

ی که بی عدالتی مردم در قالب نابرابری مطرح می‌شود. برخی از قوانین و شیوه‌های نهادی، عملکرد هنجارها، شکل مشوق‌های اقتصادی یا سیاسی، اثرات فیزیکی اقدامات گذشته و سیاست‌ها در نابرابری تأثیر گذارند.

برخی از گروه‌های اجتماعی بیشتر از سایرین در معرض آسیب قرار دارند. این آسیب‌پذیری‌ها توانایی این گروه‌ها در دستیابی به رفاه را محدود می‌کند (Young, 2008, p. 80). اگرچه همه اعضای گروه‌های کم برخوردار در معرض محرومیت‌ها نیستند، برخی از گروه‌های اجتماعی بیشتر از سایرین در معرض آسیب هستند. این آسیب‌پذیری‌ها محدودیت‌هایی را بر توانایی اعضای گروه برای دستیابی به رفاه ایجاد می‌کنند.

با در نظر گرفتن این موضوع، یانگ (۱۹۹۰) یک مدل مفید ارائه می‌کند که چارچوبی از آسیب‌پذیری متفاوت برای توضیح پیچیدگی‌ها در سطوح مختلف تعامل و روابط اجتماعی استفاده می‌کند. از آنجایی که این رویکرد اذعان می‌کند که گروه‌های اجتماعی به درجات مختلف و به طرق مختلف ستم را تجربه می‌کنند، نمی‌توان توصیف مشترک یا علت اصلی ظلم را یافت. برای پرهیز از پتانسیل ایجاد سلسله مراتب ظلم، این چارچوب به ظلم به عنوان مجموعه‌ای از شرایط و همچنین مجموعه‌ای از ایده‌ها نگاه می‌کند؛ بنابراین، همه افراد تحت ستم شرایط مشابهی را تجربه می‌کنند. این تعریف از ستم، دوگانگی ستمگر و ستم‌دیده را رد می‌کند و در عوض قدرت را سیال نگه می‌دارد و اعمال آن را در سطوح چندگانه تعامل اجتماعی تحلیل می‌کند.

یانگ در کتاب عدالت و سیاست تفاوت (۱۹۹۰) پنج چهره را بیان می‌کند. (ظلم، که می‌تواند برای تعیین میزان آسیب‌پذیری گروه‌ها استفاده شود.) اینها عبارتند از: (۱) حاشیه نشینی. (۲) ناتوانی؛ (۳) سوء بهره برداری؛ (۴) امپریالیسم فرهنگی؛ و (۵) خشونت. به گفته یانگ (۱۹۹۰)، حاشیه نشینی شاید شدیدترین شکل ظلم باشد، زیرا گروه‌ها را به لبه‌های بیرونی جامعه سوق می‌دهد. جایی که احساس می‌کنند نامرئی می‌شوند یا عدم شناسایی را تجربه می‌کنند. چهره‌های حاشیه نشینی، ناتوانی و استثمار با تقسیم کار اجتماعی و قدرت همراه است و شیوه‌هایی را که ترتیبات اجتماعی و ساختارها تمایل دارند فرصت‌ها را مسدود کنند و نابرابری‌ها را بازتولید کنند.

امپریالیسم فرهنگی شکلی از ستم است که اغلب نادیده گرفته می‌شود و به روش‌هایی مربوط می‌شود که در آن گروه‌های به حاشیه رانده شده اغلب با کلیشه‌هایی در بازنمایی‌های عمومی مشخص می‌شوند، اما در عین حال تجربیات یا دیدگاه‌های آن‌ها در زندگی را بی‌ربط می‌دانند. یانگ (۱۹۹۰) پیشنهاد می‌کند که امپریالیسم فرهنگی «عام‌شدن تجارب و فرهنگ یک گروه مسلط و تثبیت آن به عنوان هنجار» است. در این ماتریس، چهره‌های ظلم خشونت است که متضمن طیفی از سوء استفاده از جمله آسیب فیزیکی، پرخاشگری، آزار و اذیت، ارباب و تمسخر است. اگرچه آسیب‌پذیری متفاوت ممکن است تمایلی به ایجاد تعارض بین گروه‌های تحت ستم داشته باشد، منطق عملکرد مبتنی بر شواهد را می‌توان برای شناسایی به کار برد. شیله (۲۰۰۷) پیشنهاد می‌کند که رویکرد عمومی برای مفهوم سازی ستم در مددکاری اجتماعی با اقتدار محوری تلقیق شده است.

با ملاحظات سیاسی به جای رویکردهای سیستماتیک برای شناسایی اینکه چگونه کثرت ستم‌ها در فراوانی، شدت و فراگیری متفاوت است. مدت‌هاست که مشخص شده است که سطوح سرکوب و شدت آن در جوامع متفاوت است. این درجات نابرابری در نهادهای زندگی روزمره منعکس شده و بر افراد و خانواده‌ها تأثیر می‌گذارد. یکی از مشکلات اساسی در گنجاندن نژادپرستی در چارچوب گسترده‌تری از ستم‌های اجتماعی این است که همه چهره‌ها برای همه گروه‌های اجتماعی در جامعه قابل استفاده نیستند. بعنوان مثال، افراد طبقه کارگر استثمار شده و ناتوان هستند اما اگر شاغل و سفید باشند، حاشیه نشینی و خشونت را

تجربه نمی کنند. نژادپرستی در ایالات متحده بسیاری از سیاهپوستان و لاتین تبارها را محکوم به حاشیه راندن می کند و اعضای این گروهها اغلب از هر پنج شکل ستم رنج می برند. این رویکرد، بحثهایی را در مورد ارتباطات مفیدی که می توان بین اشکال خاص، سرکوب و نحوه ظاهر شدن آنها در گروههای مختلف ایجاد کرد، باز می کند.

سیر تاریخی و نظری مفهوم برابری تمایز یافته در مددکاری اجتماعی

در ابتدا سیر تاریخی، به این نکته اشاره می شود که گفتمان درباره ی ماهیت مددکاری اجتماعی در سه دیدگاه کلی مطرح می - شود. این دیدگاهها نشان دهنده ی تفاوت های مهم در بین معناهایی است که به آن گفته یا اقدام می گویند. تفاوت های مهم بین این بینشها از تقابل مددکاری اجتماعی با بینش های سیاسی مختلف درباره ی اینکه چگونه خدمات رفاهی باید تأمین شود ارتباط دارد:

۱) دیدگاه بازتابی - درمانی^۱: دومینلی (۲۰۰۲) این دیدگاه را رویکرد درمانی کمک کننده می نامد. این رویکرد مددکاری اجتماعی را از طریق ارتقا و تسهیل رشد و خودشکوفایی در پی دستیابی به بهترین و حداکثر رفاه ممکن برای افراد، گروهها و جوامع در اجتماع می بیند. تعامل دائمی بین مددکاران اجتماعی و عقاید و نظرات مراجعان را اصلاح کرده و امکان می دهد مددکاران اجتماعی بر آنها تأثیر بگذارند. در این دیدگاه مراجعان بر روی احساسات و سبک زندگی خودشان تسلط پیدا کرده و آنها را کنترل می نمایند.

۲) دیدگاه اجتماعی - جمع گرا^۲: این دیدگاه مددکاری اجتماعی را در پی یافتن همکاری و حمایت متقابل در اجتماع می بیند. به طوریکه محروم ترین و مظلوم ترین افراد بتوانند بر زندگانی خودشان تسلط داشته باشند. مددکاری اجتماعی از طریق توانمندسازی افراد برای مشارکت در فرایند یادگیری و همکاری که منجر به ایجاد نهادها و سازمان هایی می گردد که همه می - توانند آنها را متعلق به خود دانسته و در آنها شرکت کنند. این امر کسب توانایی را تسهیل می کند. افراد ممتاز در جامعه قدرت و منابع را به نفع خودشان انباشته کرده و دائماً از آنها به نفع خود و در جهت افزایش آنها استفاده می کنند. آنان با چنین شیوه ای در جامعه ستم و محرومیت می آفرینند و مددکاری اجتماعی تلاش می کند با ایجاد تساوی و روابط برابر در جامعه، این وضعیت را تغییر دهد. دومینلی اینها را رویکردهای رهایی بخش^۳ می نامد، زیرا آنها افراد را از ظلم و ستم و محرومیت رهایی می بخشد. افراد دیگر آنها را دگرگون ساز می نامند، زیرا آنها در پی تغییر و دگرگونی جوامع به نفع محروم ترین، فقیرترین و مظلوم ترین افراد می باشند. همچنین بیان می کنند که افراد محروم و مظلوم هرگز نمی توانند قدرت اجتماعی و فردی به دست آورند، مگر آنکه جامعه این دگرگونیها را ایجاد نماید. این دیدگاه بر فلسفه ی سیاسی اجتماعی (سوسیالیستی) یعنی اقتصاد برنامه ریزی شده و تأمین اجتماعی که مروج و ارتقادهنده مساوات و عدالت اجتماعی باشد، تأکید دارد.

۳) دیدگاه فردنگر اصلاح طلب^۴: این دیدگاه مددکاری اجتماعی را به مثابه جنبه ای از خدمات رفاهی برای افراد در جامعه می بیند. دومینلی این دیدگاه را رویکرد نگهدارنده^۵ می نامد. در این دیدگاه مددکاری اجتماعی را نگهدارنده نظم اجتماعی و

^۱. Reflexive - therapeutic

^۲. Socialist- collectivist

^۳. Emancipatory

^۴. Individualist - reformist

^۵. Maintenance

ساختار اجتماعی جامعه و همچنین نگهدارنده و ابقای افراد در هر دوره ای که آنان ممکن است با مشکلاتی مواجه شوند می بینند، به طوریکه آن‌ها (هم فرد و هم جامعه) بتوانند دوباره ثبات خود را بدست آورند. این دیدگاه بر فلسفه ی سیاسی اقتصاد آزاد یا خردگرا، یعنی حمایت از آزادی فردی در بازارهای اقتصادی توسط قوانین حقوقی تأکید می‌کند و آن را بهترین روش سازماندهی جامعه می‌داند (Payne, 2005).

هریک از این دیدگاه‌ها مطالبی درباره‌ی فعالیت‌ها و اهداف مددکاری اجتماعی در جهت تأمین رفاه در هر جامعه ای می‌گویند. مفاهیم مطرح شده در دیدگاه اجتماعی - جمع‌گرا و نظریاتی که در این دیدگاه مطرح می‌شود، به‌نوعی بیان‌کننده مفهوم برابری تمایزیافته می‌باشد و سیر تاریخی برابری تمایزیافته را باید در این دیدگاه بررسی نمود و نظریات انتقادی، ضد ستم و محرومیت، فمینیستی و توانمندسازی را شامل می‌شود. این رویکردها با مددکاری اجتماعی رادیکال در دهه ۱۹۷۰ آغاز شد و به مددکاری اجتماعی فمینیستی و مددکاری اجتماعی ضد نژادپرستی در دهه ۱۹۸۰ و به رویه ضد ظلم در دهه ۱۹۹۰ ادامه یافت. توسعه رویه ضد ظلم یک امر پراکنده و بسیار بحث برانگیز بوده است، زیرا گروه‌های مختلف برای تعریف و تأثیرگذاری بر معنای آن تلاش می‌کنند. (Dominelli, L. 1998)

رویه ظالمانه، تا آنجا که به اجرای عدالت اجتماعی مشغول است، پیوندی تنگاتنگ با مفاهیمی از تمام جنبه های زندگی اجتماعی - فرهنگ، نهادها، چارچوب قانونی، نظام سیاسی، زیرساخت های اقتصادی-اجتماعی و روابط بین فردی دارد. در روزهای اولیه، رویه ضد ظالمانه تقسیمات اجتماعی خاصی را برجسته می‌کرد. به این معنی که ویژگی های شخصی مانند، نژاد، طبقه، سن، جنسیت و گرایش جنسی، که معانی اجتماعی خاصی به در بر دارد که ریشه در روابط نابرابر قدرت مبتنی بر ایجاد جفت‌های متضاد دارد که در آن یک بخش بر دیگری غالب است، مثلاً در مورد مردان بر زنان. این نگرانی منجر به پارادایم‌های عملی خاصی با هدف پرداختن به این تقسیم‌بندی‌های اجتماعی شد: طبقه در مددکاری اجتماعی رادیکال (Corrigan and Leonard, 1978)، زنان در مددکاری اجتماعی فمینیستی (Brook and Davis, 1985; Hanmer, 1989; Dominelli and McLeod, 1987; Statham, 1987)؛ و «سیاه‌پوستان» در مددکاری اجتماعی ضد نژادپرستی (Cheetham et al., 1986; Dominelli, 1988; Ahmad, 1990). اخیراً، درک این موضوع که هویت فردی و هویت اجتماعی پیچیده‌تر از آن چیزی است که بتوان به آن پرداخت. تمرکز بر یک تقسیم بندی اجتماعی واحد که به عنوان یک جفت دوگانه بیان می‌شود و نیاز به جلوگیری از جدا شدن زندگی اجتماعی، زنان سیاه پوست، زنان سفیدپوست، افراد در جنبش معلولیت، افراد مسن، و کسانی که در محیط زیست هستند را سوق داده است. جنبشی برای جستجوی پیوندهای همبستگی که نقاط شروع متفاوتی را توسط گروه‌هایی از مردم در جهت یک هدف مشترک کار می‌کنند تصدیق می‌کند (Collins, 1990; Dominelli, 1997). هدف مشترک آن‌ها برای تأمین روابط اجتماعی که عدالت اجتماعی را تأیید می‌کند، می‌تواند به عنوان حفظ یک محیط اجتماعی مردم محور بیان شود که به هر فرد، جامعه یا گروه اجازه می‌دهد تا پتانسیل کامل خود را توسعه دهد. در حالی که سنت های فرهنگی خود را گرامی می‌دارد و به حقوق و کرامت دیگران احترام می‌گذارد. علاوه بر این، از تایید سلسله مراتب ظلم ها امتناع می‌شود و تعهد به شناسایی هویت‌های متنوع به عنوان یک موقعیت برابر وجود دارد (Collins, 1990).

دیدگاه‌های انتقادی، تحلیل متفاوتی از مسائل اجتماعی ارائه می‌دهد و به مددکاران اجتماعی کمک می‌کند تا بصورت خلاقانه در مورد مسائل مربوط به فعالیت در جهت مبارزه با ستم و محرومیت پاسخ دهند. این رویکرد، جنبه های معینی از زندگی از جمله اهمیت قدرت، برتری ایدئولوژیکی، پایگاه اجتماعی و طبقه، حرفه ای سازی، محرومیت، ستم و تبعیض جنسیتی را

برجسته می‌کند. فعالیت انتقادی بر زمینه‌های خاصی از تفکر غیرمعمول (فهم نادرست درباره گفتمان‌ها، و مباحثات درباره سلطه) و انعطاف‌پذیری تأکید دارد و بر تغییر در جهت خاصی تمرکز دارد (به سمت ساخت دهی مجدد روابط برای ارتقای درک و شناخت مراجعان از قدرت و استفاده از آن). این‌ها مجدداً ارتباط تنگاتنگی با تفکر انتقادی دارند. نظریه‌های انتقادی بر محیط‌های ستمگر و محروم‌کننده و نابرابر و خدمات ناکافی ای تأکید می‌کنند که می‌تواند مبنای بهتری برای تبیین مشکلات مراجعان باشد. (payne,m,2005).

یکی از اولین موج‌های فعالیت جنبش‌های اجتماعی، جنبش زنان است. دیدگاه‌های فمینیستی در مددکاری اجتماعی بر توضیح و پاسخ دادن به وضعیت زنانی که در اکثر جوامع تحت ستم و محرومیت هستند تمرکز دارد. اولین موج فعالیت جنبش زنان در اواخر سده ۱۸۰۰ شکل گرفت که درباره‌ی کسب حقوق سیاسی و حق مالکیت قانونی بود. از دهه ۱۹۶۰ به بعد، دومین موج فعالیت مربوط به چگونگی نابرابری‌های مداوم در فرصت‌های کاری، نفوذ سیاسی و حوزه عمومی به طور کلی با نگرش‌ها نسبت به زنان در حوزه‌ی خصوصی در روابط بین فردی رابطه داشت. از دهه ۱۹۶۰، جنبش طرفداری از حقوق زنان، دیدگاه‌هایی را برای توضیح دادن نابرابری مطرح کرده است. از جمله فمینیسم آزادی‌خواه، فمینیسم رادیکال، فمینیسم سوسیالیستی یا مارکسیستی، فمینیسم سیاهان، فمینیسم پسانوینی؛ که در این بین فمینیسم پسانوینی که پیچیدگی و ترکیبی بودن روابط اجتماعی که زنان را در برمی‌گیرد، مشخص می‌نماید. این دیدگاه بر این موضوع تمرکز می‌کند که چگونه گفتمان در جامعه فرضیات اجتماعی می‌آفریند، زنان چگونه هستند و چگونه باید با آنان رفتار شود. یکی از جنبه‌های فهم فمینیسم پسانوینی موضوع بررسی کردن مقولات و دسته‌بندی‌ها به جای پذیرفتن آن‌ها است (همان). در اینجا بر هویت‌ها و تمایزات هویتی تمرکز می‌شود و برابری تمایز یافته به تفاوت‌های هویتی و زیرگروه‌ها در یک گروه خاص توجه ویژه می‌شود. تفکر پست‌مدرن، یک شخص واحد با هویت‌های اجتماعی متفاوت، چند وجهی و پیچیده ماهیت درهم تنیده‌ای از ستم‌ها (نژاد، طبقه، جنسیت، ناتوانی) را بیان می‌کند. فمینیسم پسانوینی تنوع و بحث‌های متعددی را که وجود دراد تأیید می‌کند و در پی درک و شناخت آنهاست. یکی از مفاهیم اصلی هویت است. احساس و برداشت افراد از خودشان است که از هزاران روابط اجتماعی و تأثیرات فردی و نهادی بر آنان ناشی می‌گردد؛ بنابراین هویت افراد از اجتماع و دوره‌ی تاریخی که آنان زندگی می‌کنند و تجربه می‌کنند ساخته می‌شود. بررسی عواملی که هویت کسی را می‌سازد و این که چگونه این هویت به عضویت گروهی ربط دارد جزء اساسی فمینیسم پسانوینی است و این هویت با حساسیت فرهنگی و نژادی مرتبط است. این رویکرد سعی دارد، رفتارهای رایج و عرفی را ناپایدار کند و به هم بریزد و باب بحث و گفتگو را برای تفسیرات گوناگون و جایگزین فراهم کند و این نظریه به کار عملی مبتنی بر بحث و گفتگو و رابطه برابر و هم‌سطح و توانمندسازی گروهی که اثر مهمی بر فعالیت عملی، انتقادی و توانمندی داشته است کمک نموده است. یکی از زمینه‌های مهم فمینیسم پسانوینی که در آن برخی اوقات دیدگاه‌های ساختارگرایی بخوبی ایفای نقش نمی‌کنند، تشخیص دادن تنوع و تفاوت در تجربیات اجتماعی زنان و دیگر افراد در فمینیسم پسانوینی است. فمینیسم سیاهان از نژادپرستی شروع می‌شود و اشاره دارد به گوناگونی زنان، و انواع مختلف ستم و محرومیت و ترکیبات آن‌ها که بر این زنان وارد می‌شود.

کالینز (۲۰۰۰) اشاره می‌کند به دلیل اینکه زنان سیاه‌پوست در بسیاری از زمینه‌های اجتماعی و زندگی خانوادگی تحت ستم و محرومیت قرار دارند، آنان در مقایسه با زنان سفیدپوست، ستم و محرومیت بیشتری را تحمل می‌کنند. اوروم چهار زمینه اصلی را در مددکاری اجتماعی فمینیستی مشخص می‌نماید:

شرایط زنان: درباره زنانی که تجربه مشترکی از ستم و تبعیض در بسیاری از زمینه‌های زندگی داشتند.

فعالیت مبتنی بر زنان: جایی که تمرکز کار بر تشخیص نیازهای ویژه آنان و پاسخگویی به این نیازهاست. صدای متفاوت زنان: زنان دنیا را به شکل متفاوتی تجربه می کنند و دیدگاه‌هایشان از دیدگاه‌های مردان متفاوت است. فعالیت مبتنی بر تفاوت‌ها و تنوع‌ها: که تأکید بر تفاوت‌ها و تمایزات در زنان است که به برابری تمایز یافته نزدیک است. مددکاری اجتماعی فمینیستی در پی ترویج گفتگو درباره‌ی ستم و محرومیت و نابرابری‌هاست و از افتادن در دام دروغی به این صورت که به تمام زنان یکسان نگاه شود اجتناب می‌ورزد و این همان چیزی است که در برابری تمایز یافته مطرح می‌شود، توجه به تفاوت‌ها و تمایزات است و مفهوم برابری به طور عمیق تر مورد توجه قرار می‌گیرد؛ که علاوه بر نگاه یکسان به زنان، به زیرگروه‌هایی که در داخل زنان وجود دارد، تمرکز می‌شود.

دومینلی معتقد است که مددکار اجتماعی فمینیستی از طریق توجه به دسته‌بندی‌های مختلف باید عمل نماید و نشان می‌دهد چگونه فعالیت عملی متمایز فمینیستی می‌تواند به شیوه‌های انتقادی در این حوزه‌های مختلف کار کند. فمینیسم‌ها بر تفاوت‌ها و تنوع‌ها تأکید دارند و آن‌ها را ارزشمند می‌شمارند. فمینیست‌ها معتقدند که تفاوت نباید به عنوان نقص و کمبود نگریسته شود. همچنین فمینیست‌های سیاه پوست، مسائلی را درباره‌ی روابط متمایز بین دولت و نظام‌های رفاهی و زنان سیاه‌پوست را مطرح کردند که نابرابری را افزایش می‌دهد.

از دهه ۱۹۸۰ به بعد نگرانی‌های روزافزونی درباره‌ی تضادهای قومی و نژادی در بسیاری از جوامع غربی و تعارضات جهانی و جنبش‌های اجتماعی، ضرورت و امکان نوعی از فعالیت مددکاری اجتماعی را که به جدایی فرهنگی- نژادی که به تنوع و گوناگونی نژادی و فرهنگی در جوامع پاسخ دهد، مطرح می‌کند. در کانادا، شواهد تحقیقاتی به وضوح نشان می‌دهد که مشکلات خاصی در ارائه خدمات بهداشت روان به گروه‌های قومی و قومی فرهنگی وجود دارد (Canadian Task Force on Mental Health Issues Affecting Immigrants and Refugees, 1988)

گروه‌های قومی و فرهنگی در سیستم مراقبت کانادا از نظر سلامت روان به حاشیه رانده شده‌اند. مستندات قابل توجهی از نابرابری‌های سیستمی که بر گروه‌های قومی و قومی فرهنگی تأثیر می‌گذارد، به لزوم اولویت‌بندی نژاد و قومیت در بحث افزایش دسترسی به خدمات مددکاری اجتماعی و مراقبت‌های بهداشت روان اشاره دارد. با این حال، ترتیب و نحوه فعلی خدمات نشان دهنده بی‌تفاوتی نسبت به تأثیر فرهنگ (قومیت، زبان و نژاد) در این مناطق است. پیامدهای بی‌تفاوتی نسبت به فرهنگ برای افراد و جوامع اقلیت نژادی بارزتر است. اگرچه اقلیت‌های قومی و قومیتی توسط سیستم‌هایی که استانداردهای اروپایی-آمریکایی را تعالی می‌دهند، در معرض آسیب هستند، رنگین پوستان کمتر قادر به بهره‌مندی از ذخایر امتیازی هستند که برای افراد سفید پوست وجود دارد. اعمال فرهنگی، زبان، ظاهر فیزیکی و جداسازی اجتماعی، همگی موانعی را بین اقلیت‌های نژادی و گروه غالب ایجاد می‌کنند که مشارکت افراد رنگین پوست در محیط‌های اصلی را دشوارتر می‌کند (deAnda, 1984).

مسائل و شواهدی از نابرابری ارائه شده است. این شواهد را می‌توان برای ارائه تصویری منسجم از به حاشیه راندن و آسیب در سیستم که از نژادپرستی سیستمیک ناشی می‌شود، ترکیب کرد؛ بنابراین اقلیت‌های نژادی و قومی باید جذب شوند تا با موفقیت مراقبت شوند. مراجعان قومی و فرهنگی که به دنبال خدمات هستند، مجبور می‌شوند برای مذاکره در مورد خدمات و سیستم مراقبت، خود را با هنجارهای جریان اصلی جذب کنند. اکثر سازمان‌های خدمات اجتماعی و بهداشتی آمریکای شمالی توسط ارائه‌دهندگان خدماتی کار می‌کنند که منحصراً انگلیسی صحبت می‌کنند (Pugh, 1994). دسترسی به خدمات یا مستلزم صحبت کردن به زبان انگلیسی به عنوان زبان اول یا ترک زبان ترجیحی برای برقراری ارتباط به زبان انگلیسی است.

دو رویکرد مرتبط با هم سعی دارند به چنین مسائلی بپردازند: رویکرد ضد تبعیض و رویکرد حساسیت فرهنگی-نژادی (Payne, 2005).

دیدگاه ضد تبعیض دربرگیرنده تبعیض بر اساس نژاد، جنسیت، ناتوانی‌ها، گرایش‌های جنسی و تبعیض است و چنین مسائلی را با هم جمع کرده و آن‌ها را در یک تبیین ساختاری جامع تلفیق می‌کند. همانطور که در برابری تمایز یافته به حذف اختلاف مفهومی بین تفاوت و برابری تأکید می‌شود، یکی از ویژگی‌های اصلی فعالیت ضد تبعیض و ضد ستم، تمرکز بر تفاوت‌ها می‌باشد.

دومینلی بر شیوه ای تأکید می‌کند که این تقسیم بندی ها، هویت‌های اجتماعی را می‌آفرینند که موجب ستم و محرومیت می‌گردد و آن را هسته نظریه ستم و محرومیت می‌داند. نظریه فمینیستی کار روی ناتوانی‌ها و مسایل جنسی اهمیت دارد اما فعالیت ضد تبعیض و ضد ستم و محرومیت در پی جمع آوری و پیوند دادن این زمینه‌ها و تلفیق آن‌ها در یک نظریه و فعالیت علمی جامع است که مبارزه در هر زمینه ای که افراد را بطور ناعادلانه مورد تبعیض و ستم قرار می‌دهد، در برمی‌گیرد؛ و الگوهای را در مددکاری اجتماعی مطرح می‌کند.

دیدگاه الگوی اجتماعی ناتوانی^۶ معتقد است که الگوی پزشکی بر نقص و ضعف افراد تمرکز دارد. در عوض ما باید تشخیص دهیم که تعاریف اجتماعی درباره اینکه چه چیزهایی عادی و طبیعی است، منجر به سازماندهی جامعه به شیوه‌هایی می‌گردد که ناتوانی را می‌آفرینند. برای مثال اگر در ساختمان پله ای وجود نداشت، شخصی که دچار ناتوانی در راه رفتن است، ناتوان در نظر گرفته نمی‌شد. جامعه باید به گونه ای تغییر داده شود که تمام گروه‌ها با توجه به تفاوت‌ها و تمایزات بر مبنای برابری (تمایز یافته) با یکدیگر همزیستی داشته باشند. شناختن جوامع افراد ناتوان، یعنی جمعیت افرادی که ناتوانایی‌های خاصی دارند (مثلا جامعه ناشنوایان، متشکل از افرادی که ناشنوا دنیا آمده و زبان و فرهنگ شان مبتنی بر زبان اشاره است)، نیز اشاره به امکان پذیرش موضع دیدگاه‌ها را دارد.

دیدگاه اقتصادی سیاسی سالمندی^۷ معتقد است که فرضیات درباره سالمندی ناشی از محرومیت و حذف افراد سالخورده از بازار کار است، که منجر به وابستگی آنان از لحاظ اقتصادی و اجتماعی می‌گردد. دیدگاه زندگی فرد ناتوان *disabled living* بحث می‌کند که افراد و جوامع ناتوان باید خدماتی را که برایشان در نظر گرفته شده است، به گونه ای هدایت و مدیریت نمایند که آنان را به سوی عدم وابستگی پیش ببرد.

در دهه ۱۹۹۰ رویکردی خلق شد که در برگیرنده تمام شکل‌های ستم و محرومیت در یک رویکرد عام ضد تبعیض (Thompson/1993) یا ضد ستم (dalry and burke/199) بود. هر دو رویکرد تحلیلی از تبعیض ارائه دادند که با مفهوم برابری تمایز یافته مطابقت دارد.

فعالیت ضد ستم و ضد تبعیض در پی آن است که توجه به تبعیض علیه تمام گروه‌ها و مبارزه با این تبعیضات را در فعالیت مددکاری اجتماعی تلفیق نماید. تحلیل تامپسون درباره فعالیت ضد ستم درباره طیفی از رفتار تبعیض آمیز حائز اهمیت می‌باشد. این فعالیت بر اهمیت تقسیم‌بندی‌های اجتماعی بر اساس طبقه، جنسیت، نژاد و قومیت در ایجاد ساختارهای اجتماعی که افراد در آن‌ها تبعیض وسیع را تجربه می‌کنند، تأکید دارد. او جنسیت، قومیت و نژاد، سالمندی، ناتوانی، و در سطح کمتر جامعه‌گرایش‌های جنسی، مذهب، زبان، ملیت، محل و منطقه جغرافیایی، بیماری روانی، نقص و ضعف جسمی را در نظر می‌گیرد. این دیدگاه از جدا کردن شکل‌های مختلف تبعیض در سلسله مراتبی که در آن یکی از دیگری مهم‌تر باشد،

⁶ social model of disability

⁷ political economy of ageing

اجتناب می‌کند. تمام شکل‌های تبعیض اهمیت یکسانی دارند. آن‌ها اثر تشدیدکننده بر یکدیگر دارند بطوری که یک شکل از تبعیض اثرات زیانبار تبعیض دیگری را تقویت می‌کند. برای مثال زن بودن، سالمند بودن، و از یک اقلیت نژادی بودن مخاطرات چندگانه توصیف شده است (Norman, 1985).

دیدگاه‌های ضد تبعیض و ضد ستم، از تمام فعالیت‌های مددکاری اجتماعی و سازمان‌های مربوطه به علت ناتوانی‌شان در تلفیق تغییر اجتماعی عمده جهت دستیابی به تساوی و عدالت اجتماعی برای گروه‌های اقلیت و تحت ستم و محروم، انتقاد می‌کند. رویکردهای حساسیت و فرهنگی تمرکز ساختارگرایان را بر نابرابری‌ها و دگرگونی‌های اجتماعی زیر سؤال می‌برند. گزینه‌ی مطرح‌شده برای کارگزاران و مجریان پذیرش کامل انتقاد ساختاری (راهبرد اجتماعی-جمع‌گرایی) است، تمرکز بر دیدگاه‌های فرهنگی، دیدگاه‌های سیاهان، گروه‌های محروم به مثابه شیوه‌ی متعهد شدن به برآوردن نیازهای گروه‌های اقلیت تحت ستم در درون فعالیت درمانی و بین‌فردی (راهبرد بازتابی-درمانی) می‌باشد. برای اجتناب از این دوگانگی "این یا آن"، مددکاران اجتماعی ممکن است نیاز به راهبرد فردنگر-اصلاح‌طلب که تلفیق‌کننده‌ی آگاهی ساختارگرایی با دیدگاه حساسیت باشد، داشته باشند.

مددکاران اجتماعی در فعالیت ضد ستم و محرومیت از نظر دالریمل و بورک، لازم است به این موارد توجه نمایند: رویکرد توانمندسازی، کارکردن مشارکتی با مراجعان، حداقل مداخله. مددکاران اجتماعی می‌توانند از این فعالیت‌ها استفاده نمایند تا استفاده‌شان را از قدرت‌های رایج و سنتی فعالیت مددکاری اجتماعی شکل داده و از اقدام ستم‌گرانه اجتناب نمایند. مثلاً مددکار اجتماعی نباید با هدف پنهان ترتیبی بدهد که مراقبت‌کننده‌ای به خانم سالمندی کمک نماید تا بررسی نماید آیا این مراجع، ظرفیت و توان لازم را برای اینگونه زندگی خود را به تنهایی اداره نماید. در عوض، مددکار اجتماعی باید به طور آشکار و شفاف در مورد خطرات تنها زندگی کردن مراجع، با شخص مراقب بحث نمایند. این روش از تلاش برای ایجاد سیستمی که هرگونه مسئولیت و مشارکتی در اقدام را از طرف مراجع حذف نماید، جلوگیری می‌کند؛ زیرا چنین رویکردی می‌تواند به این معنا باشد که زن سالمند نقشی در پذیرفتن مسئولیت حتی برای سلامتی خودش هم ندارد.

رویکرد توانمندسازی بر کمک کردن به مراجعان در جهت به دست آوردن کنترل بیشتر بر زندگی خودشان تمرکز می‌نماید. به طوریکه از منابع فردی خودشان آگاه شده و از آن‌ها استفاده نمایند، بر موانعی که در راه برآوردن نیازها و رسیدن به خواسته‌هایشان وجود دارد، غلبه کنند، صدا و نظراتشان در تصمیم‌گیری‌ها شنیده شود، و قادر شوند با موقعیت‌هایی که آنان ستم و نابرابری را تجربه می‌کنند، مبارزه نمایند. توانمندسازی ایجاد ارتباط بین موقعیت‌های شخصی مراجع و نابرابری‌های ساختاری را طلب می‌کند. توانمندسازی اقتضا می‌کند به افراد کمک شود دریابند که چگونه مسائل برای آنان اتفاق افتاده است و سعی نمایند راه‌هایی را بیابند که آن‌ها بتوانند حداقل روی جنبه‌هایی از زندگی‌شان کنترل داشته باشند. این امر سردرگمی مراجعان را کاهش داده و به آنان کمک می‌کند احساس نمایند تأثیر و کنترل بیشتری بر زندگی‌شان دارند.

جنبه‌ی بعدی فعالیت ضد ستم، مشارکت است. کار مشارکتی، فعالیت کارآمد بین مؤسسه‌ای و برنامه ریزی دقیق خدمات است. به طوریکه مراجعان بالاترین درجه انتخاب و کمترین موانع مؤسسه‌ای و حرفه‌ای را برای اجرایی کردن حق انتخاب خود داشته باشند.

فعالیت بعدی حداقل مداخله می‌باشد. مداخله‌ی حداقل طلب می‌کند مددکاران اجتماعی از قدرت بالقوه‌شان آگاه باشند. ناآگاهی‌ها می‌تواند موجب ستم به مراجعان شود یا منجر به مداخله‌ی افراطی یا غیرمشارکتی یا باعث شکست مداخله گردد، در حالیکه مددکاران اجتماعی با کاربرد مناسب قدرتشان می‌توانند به آنان کمک نمایند و از آن‌ها حمایت کنند.

مددکاران اجتماعی ترجیح می‌دهند در سه سطح مختلف به مداخله بپردازند:

سطح اولیه: برای پیشگیری از به وجود آمدن مشکلات. در این سطح خدمات باید متناسب با نیازهای مراجعان ارائه گردد. سطح ثانویه: تمرکز بر مشکلات و تلاش برای اقدام درباره‌ی آنها قبل از آنکه این مشکلات جدی‌تر و شدیدتر شوند. اقدام به موقع در این سطح، میزان مداخله در زندگی مراجعان را کاهش می‌دهد.

سطح ثالثیه: کاهش پیامدها یا عواقب برای افراد، هنگامی که مشکلی پیش آمده یا اقدامی بر مؤسسه تحمیل شده است. نظریه‌های ضد ستم و ضد تبعیض طی دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ بر مددکاری اجتماعی تأثیر زیادی داشته‌اند و مفاهیمی را که در این نظریات مطرح شده است به‌نوعی بیان‌کننده برابری تمایز یافته است زیرا به تفاوت‌ها و هویت‌های مختلف جامعه توجه دارند و آنها را در نظر می‌گیرند.

رویکردهای چند فرهنگی به مددکار اجتماعی کمک کرده است که دانش و آگاهی‌های جدید درباره‌ی گروه‌های مختلف اقلیت نژادی، زنان، افراد ناتوان و سالمندان در مناسبات اجتماعی را به مرحله عمل بگذارند که در راستای توجه به برابری تمایز یافته می‌باشد.

رویکردهای که مطرح شد، بیان‌کننده برابری تمایز یافته می‌باشند و حتی در تعریفی که از مددکاری اجتماعی در نشست عمومی IFSW (فدراسیون بین‌المللی مددکاری اجتماعی) و مجمع عمومی IASSW (انجمن بین‌المللی مدارس مددکاری اجتماعی) در سال ۲۰۱۴ به تصویب رسید، جنبه‌هایی از برابری تمایز یافته دیده می‌شود، تعریف عبارتند از: مددکاری اجتماعی یک حرفه کاربردی و رشته تحصیلی دانشگاهی است که توسعه و تغییر اجتماعی، انسجام اجتماعی و توانمندسازی و آزادسازی افراد را تسهیل می‌کند. اصول عدالت اجتماعی، حقوق بشر، مسئولیت جمعی و احترام به تفاوتها^۸ در مددکاری اجتماعی اساسی اند. مددکاری اجتماعی، با تکیه بر علوم اجتماعی، علوم انسانی و دانش بومی، افراد و ساختارها را در مقابله با چالشهای زندگی و ارتقاء رفاه و بهزیستی درگیر می‌کند.

(International Federation of Social Workers)

در تعریف اشاره شده که بیشتر در برگیرنده دیدگاه اجتماعی- جمع‌گرا می‌باشد، به مفاهیم توسعه و تغییر اجتماعی، توانمندسازی، عدالت اجتماعی و احترام به تفاوتها اشاره شده است که در برگیرنده مفهوم برابری تمایز یافته می‌باشد؛ که باید به تفاوتها نگاه شود و برابری را به معنای تشابه در نظر نمی‌گیرد

جدول ۱

دیدگاه‌های فمینیستی در مددکاری اجتماعی در اواخر سده ۱۸۰۰
پارادایم برابری ستم‌ها دومین جنبش فمینیستی ۱۹۶۰ میلادی
رویکرد مددکاری اجتماعی رادیکال ۱۹۶۰ میلادی
رویکرد ضد نژاد پرستی و حساسیت فرهنگی-نژادی رویکرد پست مدرن ۱۹۷۰ میلادی
رویکرد ضد تبعیض و ضد ستم ۱۹۹۰ میلادی
تعریف فدراسیون بین‌المللی مددکاری اجتماعی و انجمن بین‌المللی مدارس مددکاری اجتماعی از مددکاری اجتماعی و تاکید بر عدالت اجتماعی و احترام به تفاوت ۲۰۱۴ میلادی

⁸ diversities

بحث و نتیجه گیری:

این مقاله حاصل بررسی منابع اصلی تحقیق مانند کتاب‌های مرتبط، مقالات استخراج شده و مرتبط با عنوان شامل تعریف و سابقه تاریخی برابری تمایز یافته می‌باشد.

یکی از مفاهیم جدید برابری که در سالیان اخیر مطرح شده، برابری تمایز یافته است. تا صدای هویت‌های متفاوت شنیده و درک شود. نگرانی‌های مداوم در مورد نابرابری‌های اجتماعی در تاریخ مددکاری اجتماعی وجود داشته است؛ اما دیدگاه‌های اولیه در تاریخ مددکاری اجتماعی نسبت به شرایط اجتماعی و مسائلی نظیر جنسیت، نژاد، بی‌خانمانی، محرومیت و فقر بی‌تفاوت بود (Mekada Graham & Jerome H. Schiele, 2010). در اواخر سده ۱۸۰۰، و با ظهور جنبش‌های مختلف اجتماعی به برابری در مددکاری اجتماعی توجه جدی شده که بیانگر برابری تمایز یافته می‌باشد و سیر تاریخی این مفهوم در دیدگاه‌های اجتماعی - جمع‌گرا مطرح شده است. دیدگاه‌های انتقادی بر هویت و تفاوت‌ها و بر ظلم و ستم به گروه‌های مختلف تأکید دارد. جنبش‌های فمینیستی به‌ویژه فمینیسم پسانوینی از جمله آنهاست که پیچیدگی و ترکیبی بودن روابط اجتماعی که زنان را در برمی‌گیرد، مشخص می‌نماید. یکی از جنبه‌های فهم فمینیسم پسانوینی موضوع بررسی کردن مقولات و دسته بندی‌هاست، که بر هویت‌ها و تمایزات هویتی توجه می‌شود. مددکاری اجتماعی فمینیستی در پی ترویج گفتگو درباره‌ی ستم و محرومیت و نابرابری‌هاست و از افتادن در دام دروغی به این صورت که به تمام زنان یکسان نگاه شود اجتناب می‌ورزد. دیدگاه ضد تبعیض دربرگیرنده تبعیض بر اساس نژاد، جنسیت، ناتوانی‌ها، گرایش‌های جنسی و تبعیض است. ویژگی اصلی فعالیت ضد تبعیض و ضد ستم، تمرکز بر تفاوت‌ها می‌باشد. این دیدگاه در پی آن است که توجه به تبعیض علیه تمام گروه‌ها و مبارزه با این تبعیضات را در فعالیت مددکاری اجتماعی تلفیق نماید. دیدگاه حساسیت نژادی و فرهنگی تأکید بر شناختن موقعیت گروه‌های نژادی مختلف در جوامع گوناگون دارد. پارادایم برابری ستم‌ها این ایده را ترویج می‌کند که همه اشکال تبعیض و ظلم از نظر فراوانی، فراگیری و شدت هم برای فرد و هم برای جامعه برابر است. آن‌ها بیان می‌کنند که هیچ شکل واحدی از ظلم نباید برجسته تلقی شود، زیرا همه اشکال ظلم نمایانگر بخش‌های مولفه‌ای از یک نظام کامل سلطه هستند (McDonald, P. & Coleman, 1999)؛ بنابراین هیچ اولویتی به منبع خاصی از ظلم یا دسته خاصی از بی‌عدالتی داده نشده است و مددکاران اجتماعی باید به این موضوع توجه یکسانی داشته باشند. چرخش پست‌مدرن و گفتمان‌های گسترده‌تر سرکوب و ظهور نظریه اجتماعی پست‌مدرن تأثیر قابل توجهی در شکل‌گیری پارادایم‌های برابری ستم‌ها و پارادایم‌های ضد تبعیض در مددکاری اجتماعی داشته است (Schiele, J. H., 2007). دیدگاه‌هایی که مطرح شد، تفاوت‌های هویتی و زیرگروه‌های مختلف در یک گروه خاص را برجسته نمودند که نشان دهنده اهمیت به برابری تمایز یافته در مددکاری اجتماعی می‌باشد.

منابع:

۱. فیتز پتریک، تونی، ترجمه هرمز همایون پور، ۱۳۸۱، نظریه رفاه (سیاست اجتماعی چیست؟)، تهران، انتشارات موسسه عالی پژوهش تامین اجتماعی.
۲. پین، مالکوم (۲۰۰۵)، ترجمه دکتر طلعت الهیاری و اکبر بخشی نیا، ۱۳۹۰، نظریه های نوین مددکاری اجتماعی، تهران، انتشارات دانژه
3. Adams, R. , Dominelli, R. & Payne, M. (2002) *Social Work: Themes, Issues and Critical Debates*, Palgrave, Basingstoke.
4. Carlton-LaNey, I. (ed.) (2001) *African American Leadership: An Empowerment Tradition in Social Welfare History*, NASW Press, Washington, DC.
5. Dominelli, L. (1997) *Anti-Racist Social Work*, Palgrave Macmillan, Basingstoke.
6. Dominelli, L. (1998). Anti-oppressive practice in context. In: Adams, R. ,Dominelli, L. , Payne, M. , Campling, J. (eds) *Social Work*. Palgrave, London. https://doi.org/10.1007/978-1-349-14400-6_1
7. Lum, D. (2000) *Social Work Practice and People of Color: A Process-Stage Approach*, 4th edn, Brooks/ Cole, Belmont, CA.
8. Canadian Task Force on Mental Health Issues Affecting Immigrants and Refugees. (1988). *After the Door Has Been Opened: Mental Health Issues Affecting Immigrants and Refugees in Canada*. Ottawa: Multiculturalism and Citizenship Canada.
9. DeAnda, D. (1984). Bicultural Socialization: Factors affecting the minority experience. *SocialWork*, 101-107
10. Foucault, M. (1977) *Power/Knowledge*, Pantheon, New York.
11. International Federation of Social Workers, 2014, *Global Definition of Social Work*
12. McDonald, P. & Coleman, M. (1999) 'Deconstructing hierarchies of oppression and adopting a "multiple model" approach to anti-oppressive practice', *Social Work Education*, vol. 18, pp. 19-33.
13. Mekada Graham & Jerome H. Schiele, (2010) Equality-of-oppressions and anti-discriminatory models in social work: reflections from the USA and UK, *European Journal of Social Work*, vol. 13, No. 2, pp. 231-244
14. National Association of Social Workers (2008) *Code of Ethics*, [online] Available at: <http://www.socialworkers.org/pubs/code/default.asp>, accessed 10 Sept. 2008.
15. Pugh, R. (1994). Language policy and social work. *Social Work*, 39(4), 432-37.
16. Schiele, J. H. (2007) 'Implications of the equality-of-oppressions paradigm for curriculum contenton people of color', *Journal of Social Work Education*, vol. 43, no. 1, pp. 83-100.
17. Young, I. M. (1990) *Justice and the Politics of Difference*, Princeton University Press, Princeton, NJ.
18. Young, I. M. (2008) 'Structural injustice and the politics of difference', in *Social Justice and Public Policy*